

توبه و تطهیر

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (بقره: ۲۲۲)

توبه، تطهیر، تطهر و طهر، بازگشت انسان به طهارت، رها شدن از معصیت، رهایی از لایه‌هایی که انسان را فرا گرفته‌اند و رهایی از گرفتاری‌ها و آنچه مانند غُل و زنجیر، روح انسان را اسیر کرده است، همگی به یک معنا هستند، از یک حقیقت حکایت می‌کنند و یک حکم دارند. همه‌ی این‌ها به بازگشت انسان به خویشتن اشاره دارند.

طهارت چیزی نیست که بر انسان عارض شود و انسان به سمت آن برود؛ این طهارت در ذات انسان وجود دارد. ذات انسان نجاست بر نمی‌دارد؛ طهارت، ذات انسان است. اگرچه انسان شمر، یزید، صدام و مانند این‌ها باشد، ذات انسان هرگز از پاکی جدا نمی‌شود. ذات انسان با حقیقت الهی متحد است. چگونه ممکن است نجاست، معصیت و چیزی از این قبیل بر آن عارض شود؟

همه‌ی این عوارض، همان‌طور که از نامشان پیداست، عارضی‌اند؛ پوسته‌هایی که به کذب، به مجاز و به تصنع، این ذات را در بر می‌گیرند. دلیل عذاب نیز همین است.

نجاست چیزی که در طبیعت، نجاست ذاتی دارد، مانند خون و هر چیزی که از لحاظ فقهی نجاست ذاتی دارد، هیچ عذابی در ذات خود ندارد؛ زیرا این نجاست، ذات آن است و هرگز در آن دنیا، به معنای عذاب انسان، چنین نجاستی بر آن عارض نمی‌شود. آنچه باعث عذاب انسان می‌شود، نجاست عارضی است؛ زیرا ذات انسان هم‌زمان پاک است.

موجودی که آزاد است، وقتی شما او را در غُل و زنجیر می‌کنید، عذاب زنجیر به این دلیل است که او ذاتاً آزاد است و باید در این جهان بگردد. پرنده‌ای که در حال پرواز است، وقتی آن را به قفس می‌آورید، عذاب و سختی‌اش از همین جاست: پرنده هم‌زمان که در قفس است، ذاتش پرواز است.

شیر نیز وقتی در زنجیر است، باز هم شیر است و عذابش در همین است؛ اما اگر از شیر بودن جدا شود و ذاتش دیگر شیر نباشد، این زنجیر برایش رنجی ندارد؛ مانند شیر مُرده. پرنده‌ی مُرده نیز در قفس عذابی نمی‌بیند، زیرا دیگر آن ذاتی که باید باقی می‌ماند، وجود ندارد.

در انسان نیز این پاکی، این طهارت، تطهّر و طُهر، در ذات اوست. این همان ذاتی است که خداوند از رگ گردن به او نزدیک‌تر است؛ ذاتی که با تمام کائنات متحد است و حقیقت انسانی با همه‌ی آنها اتحاد دارد.

كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَالْآنَ كَمَا كَانَ (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)

این حقیقت الهی بر انسان حاکم است و این حکومت، با طهارت همراه است. این طهارت، ذاتِ انسان است. آنچه انسان باید در توبه، تطهّر، طُهر، طهارت و تطهیر انجام دهد، این است که نجاستی را که بر او عارض شده است، بردارد؛ مانند پوسته‌ای که بر دست، پا و وجود او قرار گرفته یا زنجیری که بر دست و پایش حاکم شده است.

وقتی شما تطهیر ظاهری انجام می‌دهید، این دست ذاتاً پاک است و هرگز ذاتش نجس نمی‌شود؛ اما نجاستی که روی آن قرار گرفته، مانند خونی که بر دست ریخته شده است، باید برداشته شود. شما این خون را برمی‌دارید و ظاهر نجس شده را پاک می‌کنید. اما اگر باطن و درون این دست نجس شده باشد، دیگر با آب کشیدن پاک نمی‌شود.

این دست پاک است و ذاتش پاکی است؛ خون روی آن قرار گرفته است. وقتی خون را با ابزار مناسب یا با شست‌وشو و آب برمی‌دارید، پاکی ذاتی بروز پیدا می‌کند. شما چیزی را پاک نمی‌کنید؛ بلکه نجاستی را که بر آن افزوده شده است، برمی‌دارید.

توبه، تطهیر روحی و تطهّر و پاک کردن درون نیز از همین نوع است. شما چیزی را پاک نمی کنید؛ بلکه آن چیزی را که انسان با دست خودش به وجودش افزوده است، برمی دارید تا حقیقت پاکی بروز پیدا کند.

این حُب الهی که در عبارت «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» بیان شده است، حقیقتی متفاوت از دوست داشتن ماست. ما وقتی کسی را می بینیم که به سمت توبه می رود، به او علاقه مند می شویم؛ اما این علاقه، نوعی گرایش و واکنش در ماست. حُب الهی از این نوع نیست؛ **حُب الهی، حقیقت تطهیر است.**

به محض اینکه انسان متوجه توبه و طهارت می شود، حقیقت پاکی در او بروز پیدا می کند. اگر انسان با مواعی که ایجاد کرده است، این حقیقت تطهیری را که در همان لحظه بر او عارض شده، خراب نکند، این طهارت ادامه پیدا می کند. **این ما هستیم که آن را خراب می کنیم؛ با تشّت و عدم تمرکز.**

اگر توجه به توبه، توجه به معصیت، پشیمانی و هر چیز دیگری از این دست، با تمرکز همراه باشد و چیزی مانع آن نشود و مزاحمی از بیرون بر آن حاکم نکنیم و مسلط نسازیم، همان لحظه طهارت ادامه پیدا می کند.

شاید به همین دلیل است که انسان، حتی اگر ده ها یا صدها بار گناهی را انجام داده باشد، به محض اینکه باز می گردد و توجه می کند، با همان پشیمانی، حقیقت «يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» در او صدق می کند و حُب الهی، دعوت الهی و درخواست الهی برای او حاکم می شود.

مگر خود قرآن نمی فرماید که برای کسانی که در گناه اسراف کرده اند، راه بازگشت وجود دارد؟ اسرافی که خداوند در قرآن از آن سخن می گوید، یعنی چه؟ یعنی انسان در سخت ترین و بدترین شرایط قرار داشته باشد؛ مانند فضیل عیاض، انسانی که در گناه آن قدر اسراف کرده است که خداوند درباره او می فرماید:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا... (زمر: ۵۳)

هر کاری کرده باشید، باز هم خدا می‌بخشد.

این بخشیدن از چه نوعی است؟

آیا مانند بخشیدن ماست؟

این بخشش، حقیقت همان ذاتی است که با خداوند متحد است و خداوند از رگ گردن به او نزدیک‌تر است. این نزدیک‌تر بودن از رگ گردن را ما نمی‌گوییم؛ خود خداوند در قرآن فرموده است.

به محض توجه، این طهارت ایجاد می‌شود. کاری که ما باید انجام دهیم، این است که با تشّت‌هایمان آن را از بین نبریم. وقتی توجه می‌کنیم، این توجه باید واحد و متحد باشد؛ اما آنچه باعث می‌شود این تمرکز و توجه از بین برود، تشّت است.

چه چیزی تشّت را به وجود می‌آورد؟

زندگی روزمره و افعال و اعمالی که در طول روز انجام می‌دهیم. این اعمال و زندگی روزمره اجازه نمی‌دهند حتی برای لحظه‌ای بر گناه و بازگشت خود تمرکز داشته باشیم.

اما اعمال روزمره، که در ظاهر باعث این تشّت‌ها می‌شوند، به خودی خود عامل تشّت نیستند. ما در طول روز کار خاصی انجام نمی‌دهیم؛ برای ما انسان‌های متوسط، این زندگی عادی، طبیعی است و مشکلی ندارد. آنچه باعث می‌شود این زندگی عادی و این افعال و اعمال، تشّت فکری ایجاد کنند، خود این اعمال نیستند؛ بلکه مسئله چیز دیگری است.

این اعمال روزمره به تنهایی باعث تشّت ما نمی‌شوند. تشّت در ذهن و فکر است که این بلا را بر سر ما می‌آورد، ما را بیچاره می‌کند و باعث می‌شود سال‌ها بگذرد، بی آنکه بتوانیم حرکت درستی انجام دهیم.

این افکار متشتت و این ذهنی که ما را بیچاره کرده است، اندیشه‌هایی که به جای پیش بردن ما، پیوسته عقبمان می‌اندازند و اجازه نمی‌دهند حتی لحظه‌ای از این تشتت خارج شویم، مسئله اصلی‌اند.

اما حتی این افکار نیز که باعث تشتت می‌شوند، به‌خودی‌خود عامل اصلی این تشتت نیستند. این طور نیست که ذهن من، به‌تنهایی و به‌خودی‌خود، باعث تشتت، بیچارگی و عقب‌ماندگی من شود. این ذهن، ناشی از یک تشتت دیگری است:

تشتت ذهنی، ناشی از تشتت در اعتقاد است. بدون تشتت در اعتقاد است.

ذهن من، اگرچه پیوسته در حال گردش است و مرا با خود می‌گرداند و حتی لحظه‌ای اجازه نمی‌دهد آرام بگیرم، به‌طوری‌که اگر یک جا بنشینم، باز هم پیوسته در حال دویدن و حرکت کردن و رفتن به هر سو هستم، باین حال، برای یک انسان متوسط، این وضعیت به‌خودی‌خود باعث تشتت نمی‌شود.

آنچه باعث تشتت می‌شود، **تشتت در اعتقاد است**؛ یعنی آن چیزی که به‌عنوان حق و باطل، قضاوت و داوری برای خودم و دیگران می‌سازم؛ به نفع این و علیه آن، به نفع خودم و علیه دیگری؛ بایدها و نبایدها، لوازم، مقدمات و مؤخرات. این‌ها چیزهایی هستند که به‌عنوان اعتقادات روزمره، نه اعتقادات دینی، در وجود ما حضور دارند. همین اعتقادات عادی که نسبت به دنیای اطرافمان، خودمان، خانواده، زندگی، احساسات و همه چیز، ازجمله سیاست، اقتصاد و تجارت داریم، چنان متشتت هستند که ما را این‌گونه نابود می‌کنند.

این اعتقادات و تشتت در آن‌ها، ناشی از تشتت در نگاه است. ما نگاه واحدی نداریم؛

حتی اگر این نگاه، باطل باشد، باز هم تشتت در آن، چنین پیامدهایی به دنبال دارد. حتی در باطل‌ترین و بدترین نگاه نیز، اگر وحدت، انسجام و تمرکز وجود داشته باشد، این بلا بر سر انسان نمی‌آید. بدترین نگاه، اگر از وحدت و انسجام برخوردار باشد، یا انسان را به همان شقاوت می‌برد، یا اگر زمینه‌ای هرچند اندک برای بازگشت داشته باشد - که همه‌ی ما این زمینه را داریم و حتی بسیار بیش از آن در وجودمان

هست - او را باز می گرداند؛ همان طور که فضیل عیاض بازگشت و بسیاری از انسان ها در بدترین شرایط توبه کردند.

اما ما در هیچ چیز تمرکز نداریم؛ بلکه تشّت، گوناگونی و عدم انسجام چنان در عمق نگاه و وجود ما ریشه دوانده است که وجودمان را به هم ریخته و همه این نتایج از آن ناشی می شود.

اصل توبه، بازگشت انسان به همین نگاه است. حتی اگر این نگاه باطل باشد، اگر انسان آن را واحد، منسجم و متمرکز کند، این مسیر خودبه خود به حرکت درمی آید و انسان در آن پیش می رود. حتی اگر راهی که انتخاب کرده است، غلط باشد، همان راه غلط می تواند انسان را خودبه خود به مسیر درست هدایت کند؛ البته برای انسان متوسط، انسانی که شقاوت را انتخاب نکرده و تصمیم نگرفته است که شمر، یزید، صدام یا هیتلر باشد؛ شرایطی که همه ی ما از آن برخورداریم.

این تمرکز برای انسان توحید می آورد. اصل مسئله، تشّت در نگاه است؛ اما آدم ها حاضر نیستند به این نگاه بازگردند و در آن تجدیدنظر کنند. تجدیدنظر کردن در این نگاه، کار دشواری است.

برای بازگشت از این سلسله مراتبی که بر شمر دم، هر کسی می تواند از هر نقطه ای که برایش مقدور است، شروع کند؛ همین شروع مبارک است. البته هر چه این بازگشت و تجدیدنظر عمیق تر باشد و انسان بتواند نگاه خود را عمیق تر بازبینی کند، بسیار بسیار مبارک تر است و آثار آن هزاران برابر بیشتر خواهد بود. اما اگر نمی تواند از آن عمق شروع کند، باید از هر نقطه ای که می تواند، این بازگشت را آغاز کند.

اگر بتواند به این نکته توجه کند که بازگشت او عمقی دارد که در حال حاضر دسترسی به آن برایش مقدور نیست و این حقیقت را در نظر داشته باشد و انکار نکند، به تدریج آن عمق نیز برایش فراهم می شود. به شرط آنکه اگر این مسئله با هزاران زبان به او تذکر داده می شود، در برابر آن انکار، اعراض، معارضه و عناد نداشته باشد؛ مخالفت نکند و عناد نورزد. راه به این صورت برای همه باز است و برای همه سهل، آسان و نزدیک است: **وَأَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ** (دعای ابو حمزه ثمالی)